

«ایزابلا روسه لینی» از سینمای جهان و پدر و مادر افسانه‌ای خود می‌گوید

کرونا، بشر را خوشبخت‌تر کرده است!

وصال روحانی

خبرنگار

ایزابلا روسه لینی در ۶۸ سالگی طبعاً آن پدیده دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ سینمای جهان نیست که وابسته بودنش به پدر و مادری افسانه‌ای بر ارج و قرب او می‌افزود اما وی همین امروز- در شروع زمستان کرونازده سال ۲۰۲۰ و در واپسین روزهای این سال- نیز حرف‌های زیاد و جالبی برای گفتن درباره دنیای پشت ضربه خورده سینما و ستاره‌های نامدار ولی رنگ پریده آن دارد. پدر او، روبرتو روسه لینی فقید و مشهور است که از بنیانگذاران اصلی مکتب نئورئالیسم سینمای ایتالیا بود که جهان را در نوردد و با دید شگرف او بود که فیلم ماندگار «رم، شهر بی دفاع» ساخته شد و مادر او اینگرید برگمن سوئدی که به هالیوود رفت و از ستاره‌های بومی آنجا هم پیشی گرفت.

ایزابلا که در فرانسه و ایتالیا زندگی و رشد کرده، هرگز به سطح آنها نرسیده است اما به مدت حدود ۲۰ سال تا توانست سر و صدای هنری به پا کرد. کاراکترهایی که او بازی می‌کرد، با آدم‌هایی دچار رنج درونی بودند (نمونه: یک خواننده کلوب‌های تفریحی در «مخمل آبی» اثر دیوید لینچ محصول ۱۹۸۶) یا بیش از حد خونسرد و مطمئن (نمونه: زن جوان ماجراجو در «قلب وحشی» کار دیگری از لینچ محصول ۱۹۹۰). روسه لینی جوان می‌توانست یک زن چند وجهی (نمونه: چهره‌ای ساحر و آسار در فیلم «مرگ به او می‌آید» محصول ۱۹۹۴) هم باشد و در همه حال فردی که هر رویداد و احتمالی را می‌توان در ارتباط با او در ذهن تصور و ترسیم کرد، وی به حیوانات و گیاهان نیز اهمیت زیادی می‌دهد و حق حیاتی آزادانه را برای هر موجودی در کره خاکی قائل است و اینکه که چند سالی است فقط نقش مادر بزرگ‌ها و افراد مسن خانواده به وی پیشنه‌اند می‌شود، وقت بیشتری دارد تا راجع به دستاورد هایش با رسانه‌ها سخن گوید.

■ به‌خاطر تعلق داشتن به خانواده‌ای صد درصد سینمایی، لابد هنر هفتم از ابتدا در خونتان جاری بوده. این طور نیست؟

همین‌طور است و همیشه دلم می‌خواست یک بازیگر و کارگردان شوم و کار من در این زمینه از ۲۵ سالگی‌ام به بعد آغاز شد. ■ حتما حمایت پدر و مادر بسیار سرشناس‌تان تمام درها را به روی شما باز کرد.

بله، ولی این موضوع نکات منفی هم دربر داشت. چون فرزند آنها بودم توقعات از من بسیار بالا بود و انتظار داشتند از آغاز بدرخشم و چون در قیاس با آنها دائما شکست خورده و فردی نازل‌تر تلقی می‌شدم، بسیار سرزنش می‌شدم و این امر شما را از درون خرد می‌کند. می‌گفتند به

لحاظ قیافه عین مادرش است اما به‌لحاظ هنر ذره‌ای هم از او ارث نبرده است.

■ شاید آنها حق داشتند چون مادرتان برنده سه جایزه اسکار شد و شما حتی کاندیدی این جایزه هم نشده‌اید.

چنین قیاس و برآوردی در گذشته مرا آزار می‌داد اما الان چنین نیست زیرا پیرتر و با تجربه‌تر شده‌ام. حسن پیری همین چیزها است.

■ کدام چیزها؟ درست است که چاق‌تر و دفرمه‌تر و شکسته‌تر می‌شوید و قند خون و اوره‌تان بالاتر می‌رود اما به‌لطف بینش عمیق‌تری که می‌یابید، به زندگی نگاه کامل‌تری می‌اندازید و داشتن یا نداشتن جایز بزرگ، دیگر دغدغه اصلی زندگی‌تان نخواهد بود.

■ در تأیید اظهارات‌تان باید بگویم که شما را وقتی فقط ۴۳ سال سن داشتید، از حق ادامه حضور در تبلیغات شرکت عطر سازی لانکوم هم محروم کردند.

همین‌طور است. گفتند دنیای تبلیغات و فراهم آوردن امکان فروش بیشتر برای اجناس مختلف به نیروی جوانی و شادابی بیشتری نیاز دارد و من در آن سن فاقد آن خصلت هستم، به‌گفته خود آنها دیگر نمی‌توانستم عامل تأمین و تحقق رؤیایا و نیازهای نسل جوان باشم.

■ حتما خشمگین شدید.

دنیای غرب به این شکل است. سال‌ها پیش «دلفین سیریک» هنرپیشه زن فرانسوی در فیلمی بازی کرد که عنوان آن عجیب و با این مضمون بود: «فقط زیبا باش و خفه شو!» برای دارندگان کالاهای مختلف و آگهی‌کنندگان آنها تنها شرط و وجه حضور در دنیای کاری آنها همین مسئله است؛ زیبا و جوان باشید و باعث افزایش فروش شوید، و اگر کلا حرف نزنید و خفه شوید، چه بهتر!

■ بقیه داریم عذرخواهی ۲۰ سال بعد شرکت لانکوم از شما و بازگشت‌تان به کارهای تبلیغاتی برای آنها که هنوز هم ادامه دارد، یک پیروزی بزرگ برای شما بوده است.

همه اینها بخشی رایج و معمولی از کارهای هنری و تبلیغاتی است و هیچ‌یک از دو وجه برد یا باخت در این عرصه ماندگاری زیادی ندارند و نباید بابت آنها بیش از حد شاد یا غمگین شد و جشن گرفت یا غصه خورد. درسی که طی تمامی این سال‌های طولانی در برخورد جهان پیرامونی با خودم و پدر و مادر فقیدم گرفته‌ام، این است که هیچ چیز در دنیای هنری و تبلیغات و کارهای سینما واقعی نیست.

■ برخلاف آنچه می‌پندارید، هنوز هم

برخی نقش‌های مهم و بالنبیه بزرگ به‌شما پیشنهاد می‌شود.

شاید منظور تان فیلم «جوی» باشد که در سال ۲۰۱۵ کنار رابرت دونیرو و جنیفر لارنس بازی کردم. با این حال این تنها فیلم پراهمیت و قابل ذکر من در یک مقطع زمانی شش ساله بود. از آن تجربه لذت بردم اما کافی نیست و شرایط گواهی می‌دهد که استودیوها دوره مرا تمام شده می‌دانند.

■ باز هم یادآوری می‌کنیم یکی دو سال قبل از آن در «ویتا و ویرجینیا» هم ایفای نقش کرده بودید که یک اقتباس ادبی و براساس رویدادی واقعی و تاریخی بود.

این را رد نمی‌کنم اما نقشی که به من داده بودند، بیش از حد کوچک بود.

■ ماجرای یک فیلم کوتاه سوررئال سال ۲۰۰۵ شما که نامش «پدرم ۱۰۰ سال سن دارد» است، چه بود؟ آن فیلم سر و صدای منفی زیادی بپا کرد.

در آن فیلم پدرم را مردی توصیف و ترسیم کردم که شکم بزرگی دارد و این خلاف واقع هم نبود اما خواهر دوقلویم از این قضیه خوشش نیامد و در مطبوعات به این موضوع

اعتراض و آن را کوچک و حقیر دانستن خانواده‌مان توصیف کرد. اینگونه مسائل باعث شد نکات خاص و مثبت آن فیلم دیده نشود. مثلاً من در آن فیلم هم نقش مادرم اینگرید برگمن را بازی کردم و هم در قالب چارلی چاپلین و آلفرد هیچکاک فرو رفتم و آن قدرها هم بد نبودم. شاید چنان قابلیت‌هایی سبب شده بود کارگردان غیرمتعارف و سختگیری مثل دیوید لینچ هم چند بار با من کار کند.

■ از پدر معروف‌تان چه خاطرات و برداشت ویژه‌ای دارید؟

فیلم‌های تلخ و واقع‌گرایانه روبرتو روسه لینی سبب شده بود خیلی‌ها به این نتیجه برسند که او بیش از حد جدی و خشک است اما دور از دوربین و در زندگی عادی پدرم بسیار شوخ و خندان بود و نمی‌شد آن همه طنز را وی را باور کرد. مارتین اسکورسیسی نیز از این بابت مثل پدرم بود. در فیلم‌های وی گلوله‌های گانگسترها است که از در دیوار می‌بارد و سرها متلاشی و بدن‌ها سوراخ می‌شود اما در پشت صحنه، او تا دل‌تان بخواهد، خوش ذوق و اهل شوخی و خنده است.

■ کارهای پدرتان را که «آلمان، ساعت صفر» و «پاپیاز» را هم در بر می‌گیرد، چقدر دیده و چه میزان کرد و مرا برای حضور در فیلم‌های

از آنها تأثیر پذیرفته‌اید؟ آنها هشدار دهنده و باعث افتخارند اما با سلاقی روز جهان همخوانی ندارند و جوانان کنونی قادر به لمس ارزش‌های تاریخی این کارها نیستند. ساخت آن آثار سینمایی برای آن دوران تلخ پس از جنگ جهانی دوم موضوعیت و مناسبت داشت اما بدیهی است که به عصر دیجیتال و کامپیوتری امروز نخورد.

■ آیا شتاب خاصی برای انجام کارهای بسا قی مانده‌تان حس می‌کنید؟

بله، همیشه این احساس را دارم که هر فیلم در دست تهیه شاید آخرین کاری باشد که در آن شرکت می‌کنم و در نتیجه بهتر است در آن بسیار کامل ظاهر شوم. در هر حال و حتی در این سن بالا لحظه‌ای هم از یادگیری نکات جدید و متدهای تازه در حرفه‌ام غافل نمی‌مانم و دائماً در حال آموختنم. این اصل نیز به من کمک کرده است با واقعه پیر شدن تدریجی و فزاینده‌ام بیشتر و بهتر کنار بیایم و غرق در ناامیدی نشوم. بسیاری از افراد در این زمینه‌ها کم می‌آورند و دچار یأس مطلق و افسردگی می‌شوند.

■ شما چند کتاب و فیلمنامه هم نوشته‌اید. از آنها نیز برای ما بگویید.

از زمانی که هالیوود به من پشت کرد و مرا برای حضور در فیلم‌های

مهم خود کوچک و بدون صلاحیت شمرد، من به کارها و مشغله‌های دیگر روی آوردم تا باز احساس مفید بودن بکنم و بسیاری از کارهایی را که همیشه به آنها علاقه‌داشت‌م، انجام دادم. من یک مزرعه هم خریدم و در آن به‌کار کشاورزی و پرورش گل و گیاه و حتی گوسفند و گاو داری پرداختم.

■ امروز از دنیای سینما چقدر دورید و بابت آن چه احساسی دارید؟

بیش از آنکه نزدیک باشم، دورم و زیاد هم افسوس نمی‌خورم. در زمان تهیه و تصویربرداری فیلم‌ها مجبورید از اول صبح تا آخر شب در اتاق و به‌تیرگویی در ماشین‌ترنلر کوچکی که برایتان تهیه شده است و در لوکیشن قرار دارد، ساعت‌ها منتظر بمانید تا سکانسی که شما در آن هستید و حداکثر پنج دقیقه است، گرفته شود ولی این روزها که کمتر گرفتار فیلم و سینما هستم، بموقع به‌خانه می‌آیم و وقت برای رسیدگی می‌کنم و هم به مزرعه و حیوانات و گیاهانم.

■ با کرونا چطور کنار آمده‌اید؟ کار بسیار سختی بوده و حاصل این دوران، تلخ و وحشتناک است اما اگر فقط یک خوشبختی و وجه خوب را بر این ماجرا قائل باشیم، این است

که ما پس از ظهور این بیماری به شناخت بیشتر و بهتری از زندگی خود رسیده و قدر یکدیگر را فزون‌تر می‌دانیم و به زندگی و مساله زیست و کره‌خاکی نگاه کامل‌تر و منطقی‌تری داریم. اینک می‌دانیم که هر کار مضری که با دنیا و محیط‌زیست می‌کنیم، برای آن به‌طور مستقیم برسر ما بر می‌گردد و این به‌خودی خود یک خوشبختی و موهبت است.

■ دونالد ترامپ جهان را به‌هم ریخته و همه چیزها را آشفته‌تر کرده‌است. نظر شما چیست؟

ترجیح می‌دهم از واژه‌های معمول و رایجی مثل فاشیست و نازی برای توصیف او استفاده نکنم اما او یک دیکتاتور بی‌منطق و خطری واقعی برای کل جهان است و اگر امثال او نباشند، جهان جای بسیار بهتر و روشن‌تری خواهد شد، خوشبختی در آن است که دغدغه امثال کرونا صورت ظاهر دموکراتیک هستند، با آسایش زندگی کنید، چیزی که در جوامع غربی فقط نماد و تظاهر و تصویر مصنوعی از آن مشاهده می‌شود.

■ منبع: Guardian



ایزابلا روسه لینی در کنار رابرت دونیرو در فیلم «جوی» (۲۰۱۵)



ایزابلا در ۱۸ سالگی



در کنار رابرت اسکورسوزی



هیرا له با دیوید لینچ



روسه لینی در فیلم ده سال ۲۰۲۱



ایزابلا در سال ۲۰۲۱

“

پیری آن قدرها هم چیز بدی نیست. شما جاق‌تر و شکسته‌تر می‌شوید اما تجربه بیشتری به‌دست می‌آورید و دنیا را بهتر و کامل‌تر می‌بینید



ایزابلا روسه لینی در کنار مادرش، اینگرید برگمن

هم زد و همکاری مثمر ثمر وی با دیوید لینچ یکی از غیر متعارف‌ترین فیلمسازان زمان او را مقابل چشم‌ها و در ویتترین نخست هالیوود قرار داد و بازی او در فیلم نوآر «مخمل آبی» به کارگردانی دیوید لینچ در سال ۱۹۸۶، او را در جایگاهی بسیار رفیع در هالیوود نشاند و دیگر لازم نبود با سفارش این و لطف آن یا دیگر طرق جنبی به ارج و قربی برسد که برخی برگزیدگان اروپایی طی سال‌های اخیر در هالیوود به آن نایل آمده‌اند و کریستوف والتز مرد دو اسکاری و ستاره اتریشی مسن فیلم‌های «بی آبروهای لعنتی» (محصول ۲۰۰۹) و «ژانگوی آزادشده» (۲۰۱۲) که هر دو کارهای کوشن تین تارن تینو هستند، از سرامدان آن بوده است.

■ مثل سفرهای آجانی و گونگ‌لی

ایزابلا روسه لینی در دو فیلم دیگر هم با لینچ کارکرد و «قلب وحشی» یکی از آنها بود و با این که اعتقاد عمومی این است که وی هرگز هنرپیشه‌ای مناسب برای فیلم‌های عوام پسند نبوده و نیست و جلوه‌گری‌اش در فیلم‌هایی بوده که بیشتر برای مخاطبان خاص و بویژه پیروان لینچ ساخته شده اما هالیوود و جامعه هنری اروپا همیشه به چشم یک شدنش موفق



اینگرید برگمن در دوره اقتدارش در هالیوود

ایزابلا لیاقت کند، روسه لینی زمانی در هالیوود چترهای خود را گستراند که این شهرک پر زرق و برق سینمایی بیش از هر زمانی محل رفت و آمد نخبگان چند وجهی و نمایندگان الوان فرهنگی اروپا شده بود و کار برای اهالی هنر قاره سبز و جافتان‌شان در هالیوود بسیار سخت‌تر از دوار و نسل‌های قبلی نشان می‌داد. ایزابلا با کارهای نمایشی متعلق به صاحبان کالاها و تبدیل شدن به چهره چشمگیر تیزرهای تبلیغاتی شروع به دیده شدن کرد و دبیری نباید که هالیوودی‌ها دریافتند او قابلیت را در جلب افکار عمومی دارد که مادرش هم نیم‌قرن قبل از وی و البته با ابعادی بسیار بالاتر داشت. شانس ایزابلا

هرچند بسیار بیشتر از شایستگی‌های فنی و مضمونی وی بود اما همین نیز نشان می‌داد این تازه‌وارد اروپایی فراتر و بهتر از ستاره‌های آمریکایی و بواقع مالکان هالیوود راه کسب افتخارات و صید عناوین مهم را می‌شناسد و به‌سرعت توانسته‌است خود را با آنگاه‌های به‌کلی متفاوت بازی در سینمای آمریکا همسو سازد.

■ در حضور هنرمندان چند وجهی

پنج دهه بعد از دوران طلایی برگمن در هالیوود و سال‌ها بعد از غروب هنری و خاموشی ابدی جسم وی، دختر او از طرقی متفاوت و با روش‌هایی مجزا در هالیوود خودنمایی کرد و هرچند هرگز به اوج و شوکتی نرسید که نصیب مادرش شده بود، اما جایگاه‌هایی را در آن جا کسب کرد که بسیاری از خارجی‌های دیگر دست‌کم در سال‌های معاصر در تصاحب آن در چرخه‌های کاری سینمای آمریکا ناکام مانده‌اند. ایزابلا روسه لینی بسیار بیشتر از مادرش آدمی چند فرهنگی و چند ملیتی است زیرا اگر اینگرید برگمن مجبور بود فقط از بالای دیوارهای فرهنگی و اختصاصی و دیرفهم و سرد هنر شوند به‌سوی محیط ساده‌تر و غیر پیچیده‌تر هالیوود پرواز و آنجا احراز صلاحیت و

از اینگرید برگمن تا ایزابلا روسه لینی

مسافران متفاوت هالیوود ناسپاس

سال‌ها پیش اینگرید برگمن از یک پس‌زمینه غیر منتظره به هالیوود پیوست و به‌عنوان یک زن مستعد سوئدی شهر رؤیاسازی‌های کاذب را تسخیر کرد. درست است که یک دهه قبل از وی مارلین دیتریش آلمانی راه مشابهی را طی کرده و او نیز ستاره‌های بومی هالیوود را تحت‌الشعاع خود قرار داده بود اما بین رفتارهای برون‌گرایانه این زن زرمین فراری از آدولف هیتلر دیوانه و کنش‌های درونی و ناپیدی آن سوئدی آرام خسته شده از دلمردگی‌های هموطنانش زمین تا آسمان تفاوت وجود داشت.

برگمن با حضوری موفق در آثاری همچون فیلم‌های پردلهره آلفرد هیچکاک و همچنین مولودرام‌های هالیوود تبدیل به قطبی تازه در سینمای جهان شد و نقطه اوج این فیلم‌ها برای او سایرین بی‌گمان «کازابلانکا» در سال ۱۹۴۲ و رویه‌روی همفری بوگارت افسانه‌ای بود که در بسیاری از نظرسنجی‌ها حتی بالاتر از «بربادرفته» شاهکار ماندگار سال ۱۹۳۹ محبوب‌ترین فیلم تاریخ است. برگمن با سلاح مهربانی ذاتی کاراکترهایش و با بازی زیرپوستی زنانی که رنج برده و مقاوم شده‌اند، سه جایزه اسکار را صید کرد که